

فروشگاه ، بزرگترین سایت تخصصی معماری

جهت مشاهده آموزش نرم افزارهای معماری از صفر تا ۱۰۰ با زبان فارسی و با

کمترین هزینه [اینجا](#) را کلیک کنید.

جهت مشاهده نقشه ها ، پایان نامه و طرح های نهایی آماده معماری جهت کانسپت

گرفتن و یا تحویل پروژه [اینجا](#) را کلیک کنید.

جهت مشاهده مقالات ، رسالات و مطالعات نهایی آماده معماری جهت تحویل

پروژه [اینجا](#) را کلیک کنید.

بزرگترین سایت تخصصی معماری WWW.CADYAR.COM

جهت عضویت در کانال ما در تلگرام کافیسیت روی عکس زیر کلیک کنید.

برای انجام پروژه های عمران و معماری با ما تماس بگیرید.

۰۹۹۰۷۵۳۰۹۲۰



آیدی تلگرام

<https://t.me/Cadyar60>

آیدی تلگرام

<https://t.me/Cadyarmemar>

ایمیل

Vrya.cadyar@gmail.com

جهت مشاهده مطالب زیر به صورت رایگان کافیسیت روی لینک روبرو عنوان موردنظر کلیک کنید

[HTTP://WWW.CADYAR.COM/?CAT=473](http://WWW.CADYAR.COM/?CAT=473)

دانلود رایگان کتب معماری

[HTTP://WWW.CADYAR.COM/?CAT=262](http://WWW.CADYAR.COM/?CAT=262)

آموزش رایگان پست پروداکشن در معماری

[HTTP://WWW.CADYAR.COM/?CAT=1377](http://WWW.CADYAR.COM/?CAT=1377)

دانلود رایگان مقالات معماری

[HTTP://WWW.CADYAR.COM/?CAT=206](http://www.cadyar.com/?cat=206)

دانلود رایگان نقشه های معماری

[HTTP://WWW.CADYAR.COM/?CAT=1300](http://www.cadyar.com/?cat=1300)

دانلود رایگان رساله و مطالعات معماری

[HTTP://WWW.CADYAR.COM/?CAT=283](http://www.cadyar.com/?cat=283)

آموزش رایگان نرم افزار های معماری

جهت مشاهده مطالب کاربران مهمان که مطالب خود را به صورت رایگان و یا در قبال هزینه به اشتراک گذاشته اند در سایت کدیاری [اینجا](#) کلیک کنید.

شما نیز میتوانید مطالب خود را در سایت کدیاری به اشتراک بگذارید تا بدون هیچ هزینه ای صاحب شغل دوم شوید. جهت اشتراک گذاشتن مطالب خود [اینجا](#) را کلیک کنید.

جهت دریافت هرگونه رساله و مطالعات معماری با
قیمت پایین با ما تماس بگیرید.

۰۹۹۰۷۵۳۰۹۲۰

قسمتی از رساله باغ موزه اسلام در ۱۰۹
صفحه در قالب ورد:

۱- نگرش معناگرا

کاربران این نگاه، معماری را در کالبد آن نمی بینند بلکه آنرا نمودی از معانی پر رمز و راز می دانند. در اینجا شیء یا اثر هنری ابزاری است برای رساندن پیامهای معنوی و معنایی. محققین این حوزه از دنیای فلسفه و دین شناسی و تاریخ هنر بهره می گیرند. بزرگان چون کومارا سوآمی، هانری کربن، سید حسین نصر، تینوس بورکهارت،

هانری استیرلن و چندین فرد شاخص دیگر بیش از نیم قرن است که به جستجو، تفحص و نشر در این حوزه مشغول بوده و حتی پس از دنیا رفتن برخی از آنها آثارشان مراجع اصلی محققین علاقمند این موضوع می‌باشد.

کرین: هانری کربن فیلسوف فرانسوی یکی از بزرگ‌ترین محققین حکمت معنوی ایران و فلسفه اسلامی است. دکتر نصر درباره او می‌نویسد که در ابتدا تحت تأثیر فلسفه پدیدار شناسی ادموند هر سول و فلسفه وجود مارتین هایدگر قرار گرفت:

«-گرچه پس از کشف فلسفه وجود حقیقی که از مشرق دار هستی بر عقل آدمی اضافه می‌شود و او آن را در آثار حکمای ایران بدست آورد، او را دیگر علاقه‌ای به حوزه‌های دیگر و آگزیستانسیالیست‌های فرانسوی نیست. راقم [دکتر نصر] این سطور به خاطر دارد هنگامی که ده سال پیش با کربن به مناسبت انعقاد اولین کنفرانس راجع به تشیع به استرازابورگ رفته بودیم، روزی بر قلعه تپه زیبایی که فرانسه و آلمان را از هم جدا می‌کند سفر کردیم. او نگاهی به جنگل‌های آن سوی مرز افکند و گفت هنگامی که جوان بودن از همین راه عبور کردم و وارد آلمان شدم تا با هایدگر ملاقات کنم، لکن پس از کشف سهروردی و ملاصدرا و سایر حکمای ایران دیگر مرا حاجتی به سفر به آن سوی این مرز نیست.»^۱

کوماراسوامی: آناندا کومارا سوامی محقق سرشناس هنر معنوی، با آثار بسیار زیادی درباره هنر اصیل شرق است. نصر می‌گوید هنگامی کوماراسوامی از هنر رمزی سخن راند که غرب اصلاً فراموش کرده بود که رمز چیست؟ و آن هنری که عالم ماده را به عالم روح می‌پیوندد کدام است.

۱-۱ بحران معنوی

بحران جوامع انسانی و معماری بحثی بود که در بخش‌های مختلف این نوشته به آن پرداختیم. بحران انرژی، بحران فردگرایی غربی و بحران هویت و معماری مدرن از طرف محققین مختلف مطرح شد و برای آن نیز راه حل‌هایی ارائه گردید. محققین معناگرا به دلایل گوناگونی به این موضوع پرداخته‌اند. برخی از آنها به عنوان بخشی از موضوعات مورد تحقیق خود و در یک مقایسه تطبیقی شناخت شناسی و مباحث فلسفی به عالم معنا وارد شده و آنرا در برابر عالم ماده قرار داده‌اند.

۱-۱-۱ نظریه بحران معنوی

بورکهارت در کتاب «هنر مقدس» به ریشه‌های تاریخی سقوط هنر معنوی اشاره می‌کند:

«به اعتباری، سقوط پیش از ظهور رنسانس به معنای حقیقی کلمه، در هنر گوتیک آغاز شد. هنر رومی‌وار، نمودگار حالت تعادل و توازن در هنر غرب و هنر بوزنطی، نمودار همان حالت در هنر شرق مسیحی است. هنر گوتیک

^۱ - برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به مجموعه آثار دفتر مطالعات دینی هنر حوزه هنری و به طور خاص مجموعه مقالات مبانی هنر معنوی.

خاصه در مراحل پیشرفته‌اش، نمایشگر گسترش یک طرفه و برتری عنصر عقل و بیشتر نمودار جهش و خیزش است تا مبین سیر و نظر تأمل – رنسانس کشف و شهود را که رمز، ظرف و محمل آن است، به خاطر عقل بخشی برهانی رها می‌کند. هنر باروک و اکنشی است در قبال فردگرایی رنسانس و انجماد اشکال به صورت نسخه‌ها و ضابطه‌های یونانی و رومی و متوالیاً جدایی آنها از یکدیگر. بهترین آفرینشهای تجسمی هنر باروک از قلمرو مذهب خارج‌اند و عبارتند از میدانها و فواره‌ها ... در سراسر این فرایند انحطاط، اجباراً کیفیت فردی هنرمندان مطرح و مورد سؤال نیست... در هر مرحله انحطاط که از دورن رنسانس آغاز شد، زیباییها جزئی پدیدار می‌گردند و فضایی چهره می‌نمایند، اما این همه نمی‌تواند فقدان جوهر اساسی را جبران کند. تمامی این عظمت به چه کارمان می‌آید اگر اشتیاق حسرت آلود نامتناهی که در آدمی مادرزاد است ناکام بماند»^۲

بحران و انحطاط در دوران انقلاب صنعتی و پس از آن با چهره‌ای «علمی – تجربی» رخ می‌نماید.

«با ظهور تمدن صنعتی چنین وحدت اندام و رای در هم می‌شکند، و انسان خود را نه با طبیعت همچون مادر، بلکه با ماده بی‌جان که به اشکال ساز و کارهای همواره مستقل‌تر، جای قوانین فکر را غضب می‌کنند، رو به رو می‌بیند. [در اینجا] هنرمند هم دیگر حتی نوعی فیلسوف یا صانع بدانگونه که در دوران رنسانس بود نیست، بلکه فقط جست و جوگری منزوی، بی‌مبدأ و بی‌هدف است، اگر به منزله واسطه و میانداری برای تماشاگران خویش و یا مسخره‌ای نباشد که با کارهایش آنان را می‌خنداند. این بحران در نیمه دوم قرن نوزدهم پدید آمد..

[در دوره معاصر] .. هنر دیگر به آسمانی داشت و نه زمینی، یعنی نه فقط فاقد پس زمینه ما بعدالطبیعی بود، بلکه مبنایی از لحاظ استادکاری نیز نداشت، به قسمی که هنر در راه توسعه، اجباراً از کنار بعضی امکانات نیمه آشکار به شتاب گذشت و در قلمرو ذهنیت فردی محض فرو افتاد و این سقوط به سبب آنکه دیگر هیچ زبان جهانی یا جمعی، بر هنر الزام نشد، یعنی هنر الزاماً نتوانست زبانی جهانی یا جمعی به دست آورد، بسی عمیق بود. هنرمند با واپس خزی به سوی خویش، به جست و جوی منابع نوین الهام برآمد، اما چون از آن پس دروازه آسمان بسته بود، و دنیای محسوسات نیز دیگر پرستیده نمی‌شد، گه گاه به سوی ناحیه آشفته و در هم ناخودآگاهی راهی گشود و بدین گونه نیروی جدیدی که مستقل از جهان تجربیات و غیرقابل واری از برای فرد معمولی و دارای قدرت تلقینی سرایت بخش بود، برانگیخت و به راه انداخت. اگر نتوانم موجودات آسمان را به تسلیم وا دارم، جهان زیر زمینی دوزخ را به جنب و جوش می‌کشانم. آنچه از این ظلمات ناخودآگاهی بالا می‌آید و به سطوح روان می‌رسد، بی‌گمان هیچ ربطی با رمزپردازی هنرهای کهن و ش با سنت گرا ندارد، در این پریشان گوییها و تخلفات نابخردانه، نه صور مثالی بلکه پست‌ترین فضولات روان، نه رمزها، بلکه اشباح انعکاس می‌یابند؟»^۳

^۲ - بورکهارت: ۱۳۶۹، ص ۲۰۵-۲۰۰

^۳ - بورکهارت: ۱۳۶۹، ص ۲۰۸

۱-۱-۲ انسان و طبیعت:

چنین بحرانی نه تنها در عرصه هنر بلکه در عرصه ارتباط انسان و طبیعت مطرح شده است. دکتر سید حسین نصر نظریه بحران معنوی در ارتباط با انسان و طبیعت را مطرح نموده است. سرچشمه‌های بحران معنوی یاد شده در کنار گذاردن وجه مقدس طبیعت در نگاه به آن است. همان گونه که در تاریخ هنر، بورکھات به مسیر انحطاط اشاره نمود دوباره تاریخ رابطه انسان و طبیعت و نگاه زمینی به آن نصر نیز به مسیر تاریخی این بحران اشاره می‌نماید. با توجه به نزدیکی مباحث بورکھارت و نصر در اینجا به به چند عبارت از کتاب انسان و طبیعت دکتر نصر اشاره می‌نماییم.

«برای حصول به صلح و آرامش با طبیعت ابتدا به صلح و آشتی با نظم روحانی و معنوی [عالم] نیاز است. برای صلح و آشتی با زمین، ابتدا باید با آسمان آشتی کرد. جز وفادار ماندن انسان به این اندیشه که وجود وی انعکاسی از چیزی است که از قلمرو وی صرفاً انسانی فراتر و متعالی‌تر است راهی برای اینکه از انسانیت خویش دفاع کند و به واسطه اختراعات و ابداعات و حیطة‌های فکری خویش دچار مسائل فرو آدمی نشود وجود ندارد.. برای اصلاح این وضع [تخریب ارزش قدسی و معنوی طبیعت]، معرفت متافیزیکی طبیعت باید از نو احیا شده و ماهیت قدسی طبیعت دوباره بدان باز گردانده شود. به منظور نیل به چنین هدفی باید تاریخ و فلسفه علم در رابطه با الهیات و کلام مسیحی و فلسفه قدیمی طبیعت که در جریان بخش اعظمی از تاریخ اروپا وجود داشته از نو بررسی شود»^۴.

۲- مذهب، عرفان و هنر

مذهب تلاش انسانی است به «هست آلوده» تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا باز گردد، طبیعت و حیات را که «دنیا»^۵ می‌بیند، «قداست»^۶ بخشد و «آخری» کند، چه ، قدس، به گفته دور کیم، فصل مذهب است و شاخصه جوهری آن.

^۴ - نصر: ۱۳۷

۹، ص ۲-۳

^۵ - «دنیا» و «آخری» دو صفت است، نه اسم دو اقلیم جغرافیایی مشخص و همسایه: هر چه پست و زشت و اندک و فاقد روح و تعالی و معنی و آلوده ابتذال، دنیا است و آنچه زیبا و خوب و جاوید و مملو از حقیقت و معنی و علو و جلال، آخری؛ هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و «سودمند» دنیا و آنچه برتر و دورتر و متعالی و «ارزشمند» آخری.

^۶ - چرا مفهوم تقدس (Sacre) در روح و اندیشی آدمی از نخستین روزهای حیات تاریخش پدید آمده و همواره او را در پی خود می‌کشانده است؟

و عرفان تجلی التهاب فطری انسانی است که خود را اینجا غریب می‌یابد و با بیگانگان، که همه موجودات و کائنات‌اند، همخانه؛ بازی است که در قفسی اسیر مانده و بی تابانه خود را به در و دیوار می‌کوبد و برای پرواز بی‌قراری می‌کند و، در هوای وطن مألوف خویش، می‌کوشد تا وجود خویش را نیز که مایه اسارت اوست و «خود حجاب خود شده است» از میان برگیرد.

و هنر نیز تجلی روحی است که آنچه هست سیرش نمی‌کند و هستی را در برابر خویش اندک می‌یابد و سرد و زشت و حتی، به گفته سارتر، احمق! و عاری از معنی و فاقد روح و احساس. و او اضطراب و تلخ‌کامی صاحب دلی بلند پرواز و اندیشمندی بزرگ و سرمایه دار معنی و احساس و معرفت را دارد که در انبوه مردمی بی‌درد و بی‌روح و پست و خوش‌گفتار آمده است و خود را با دیگران، جز با خویشتن، تنها می‌یابد و با این زمین و آسمان هر چه در این میان است بیگانه.

و هنر، زاده بینشی چنین بیزار و احساسی چنین تلخ از هستی حیات، می‌کوشد تا آن را تکمیل کند، آنچه «باید باشد» را نزدیک سازد و بالاخره، به این عالم، آنچه را ندارد ببخشد.

مذهب و عرفان از اینجا راهشان با هنر جدا می‌شود که آن دو انسان را با غربت به وطن رهنمون می‌شوند، از «واقعیت» باز می‌دارند تا به «حقیقت» نزدیک سازند و مذهب عرفان، هر دو، بی‌قراری در این جایند و فلسفه گریز، آن به جایی و این به «هر جا که اینجا نیست». اما هنر فلسفه ماندن است؛ وانگهی، چون می‌داند که اینجا جای ماندن نیست، می‌کوشد تا با «تصویری» و به قولی با «خاطره‌ای» که از خانه و وطن خویش و زندگی در آن دارد، همین جا را بر گونه آن بیاراید و با خلقت‌های هنری، زبان، اصواب، اشکال و رنگ‌های آن «دیار پیدای آشنا و زیبا» را در این «پیدای بیگانه و زشت تقلید کند و اینجاست که هنر، چنان که ارسطو می‌گوید، محاکات (dram) است، اما برخلاف گفته او، محاکات از طبیعت نیست، بلکه، درست برعکس، محاکات از ماورات طبیعی است تا طبعیت را بر صورت آن بیاراید. هنرمند نیز، همچون مرد دین یا عرفان، چهره این عالم را با خویش بیگانه می‌یابد، اما، بر خلاف این دو، چون از آشنا سراغی ندارد، می‌کوشد تا به هدایت آن «لطیفه‌نهایی» که عشق و زیبایی از آن بر می‌خیزد و به نیروی آفریدگاری خویش، بر چهره این بیگانه، که به هر حال خود را محکم به زیستن و بودن با او می‌بیند، رنگی که آشنایی زند و «زند» خویش را همانند «خانه» خویش آرایش دهد و از این رو، هنر تجلی غریزه آفریدگاری انسان است در ادامه این هستی که تجلی آفریدگاری خداست تا کمبودی را که در این عالم احساس می‌کند جبران نماید و بدین گونه بیزاری و بی‌قراری خویش را، در این سرایی که نه برای او کرده‌اند، تخفیف دهد و زیستن در این غربت و درآمیختن با انبوه بیگانه‌ها را تحمل کند.^۷

۷ - و در اینجاست که دو مسئله لاینحلی که در هنر مطرح است و هنوز به جایی نرسیده است روشن می‌گردد: یکی مسئله «رسالت هنر و مسئولیت هنرمند» و اینکه چنین رسالت و مسئولیتی هست؟ و اگر هست چیست؟ دیگر اینکه «هنر برای هنر است یا برای اجتماع؟» چنین توجیهی برای هنر نه تنهت به این مسئله پاسخ روشن می‌دهد بلکه معنی گنگ «هنر برای هنر» و مفهوم پیچیده و تعبیرات و تلقی‌های مختلف و تضادی را که از «هنر برای اجتماع» می‌شود آشکار می‌نماید.

صنعت نیز، چون هنر، تجلی غریزه آفریدگاری انسان است، اما، برخلاف هنر، از احساس غربت و اضطراب و ناخوشنودی از «آنچه هست» سرچشمه نمی‌گیرد بلکه، برعکس، برای نزدیک تر شدن و خو کردن بیشتر به آن است؛ مقصودش رهایی نیست، اسارت بیشتر است.

هنر می‌خواهد انسان را از آنچه طبیعت ندارد برخوردار سازد و صنعت می‌کوشد تا او را از آنچه طبیعت دارد برخوردارتر کند.

اما هر هنری حتی در پست‌ترین مراحلش، تقلید و تفنن، و به ویژه در عالی‌ترین انواعش: موسیقی و شعر – و هر چه برتر، شدیدتر – تجلی «دغدغه» انسانی است که از کمبود عالم می‌نالد» و یا نمایش‌گر آفرینش‌های اوست تا آن را «تکمیل» نماید^۸. از این رو مذهب و عرفان «دری» است به بیرون از این زندان و هنر «پنجره‌ای».

عموماً زیبایی را مایه هنر می‌دانند و ملاک آن و می‌گویند هنر هدفش نمایش زیبایی‌هاست. این سخن، اگر یکسره باطل نباشد – که هست – دست کم مبهم است و در عین حال، سطحی، در صورتی که زیبایی نیز یک اثر هنری است که هنرمند، در این جهان فاقد زیبایی، آن را می‌آفریند؛ این گل زیبا نیست، من زیبایی آن را پدید می‌آورم، چنان که نقش تصویر آن را و شاعر عشق‌بازی و بی‌وفایی آن را و موسیقیدان نجوای آن را.

این بیچاره انسان است که می‌خواهد دنیایش چنین باشد و نیست. اوست که خود را در این «کوخ» فاقه زده و پست و تنگ و زشت گرفتار می‌بیند و با فریب هنر^۹، آن را به گونه «کاخ» که شایسته «نیمه خدایی» چون اوست می‌آراید. از این رو، هنر در همه انواع همه مراحلش، انعکاس دغدغه این «نیمه خاک – نیمه خدا» است، این «جمع دو بینهایت»، این «اجتماع دو نقیض»! و اضطراب و اندوه و عشق و بی‌قراری و ناخشنودی و بیزاری لازمه چنین ساختمان ثنوی است که یک سرش در غلظت پلشت و عفن این ماده، این مردار، نهفته است و سر دیگرش، از مرز آفرینش می‌گذرد و زمان و مکان – این دو چهار دیواری تنگ و خفقان آور – را در هم می‌شکنند و بر آسمان بلند ابدیت، ذروه بلند ملکوت می‌سایند، آنجا که کلمات پر می‌سوزند و خیال از نیمه راه باز می‌گردد، و هنر – قلم صنع فرزندان آدم که از «بهشت» به «زمین» افکنده شد – می‌کوشد تا زمین زشت و افسرده را به گونه بهشتی که جایگاه شایسته او بوده و هست آرایش کند، همچنان که در آن زندگی نخستینش بود، در این زندگی تبعیدی‌اش، که محکومیتی را می‌گذراند – و این را همه گفته‌اند – به شعر ببیندش و بگوید، به موسیقی بشنود، به رقص برود؛ به نقاشی ببیند،

^۸ - یعنی هنر دو کار می‌کند: بیان و خلق

^۹ - در اینجا مشکل تاریخ هنر نیز روشن می‌گردد که چرا هنر همواره یا در اختیار مذهب بوده است و یا در اختیار اشرافیت؟ دوستی مذهب و هنر زاده هم‌زمانی و همدردی و خویشاوندی آن دو است. و اما پرورش هنر در دامن اشرافیت به خاطر آن است که مردم مرفه، از آنچه ابن جهان دارد، هر چه بیشتر برخوردارند، کمبود آن را بیشتر احساس می‌کنند (ولو به صورت انحرافی)، و هنر زاده چنین احساسی است. اما مردن تهیدست و زحمتکش، که از بسیاری از آنچه این جهان دارد محروم‌اند و همواره گرم تلاش برای کسب آنند، جهان را غنی می‌پندارند و فقر خود را احساس می‌کنند نه فقر عالم را. روان‌شناسی طبقاتی رنج‌های اروپایی و امریکایی با رنج‌های افریقایی و آسیایی و آرزوها و نیازهای مادی و یا رئالیستی کارگر و دهقان با گرایش‌های موهوم و ای ایدئالیستی بورژوا و سرمایه‌دار این مسئله را روشن می‌سازد.

به قدرت تشبیه آنچه را در طبیعت بی‌حال و بی‌توان است روح دمد، و به نیروی استعاره آنچه را ندارد ببخشد، به زبان کنایه و رمز، از کلمات که اشیاء بی‌جان و ناتوان این جهان‌اند، آنچه را ندارند و او می‌خواهد، بیرون کشد، به سرانگشت مسیحای مجاز، به همه اشیاء – که همسایگان مرده و گنگ و احمق و بیگانه اویند – حیات و زبان و شعور و آشنایی دهد و بر چهره ناآشنا زمین و آسمان ابله این توده انباشته از عناصر، رنگ انس و معنی و احساس و خویشاوندی زند.^{۱۰}

جهت دریافت هرگونه رساله و مطالعات
معماری با قیمت پایین با ما تماس بگیرید.

۰۹۹۰۷۵۳۰۹۲۰

^{۱۰} - و در اینجاست که بیهودگی کوشش کسانی که خواسته‌اند هنر را در قالبها و قاعده‌های ثابت و مشخصی مقید سازند آشکار می‌گردد. وضع قاعده برای هنر به همان اندازه خنده‌آور که کسی بخواهد برای «غم خوردن» یا «خشمگین شدن» آداب و رسوم و مقرراتی دقیق ترتیب دهد.